

## بسم الله الرحمن الرحيم

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ

بحث ما از آیه کریمه‌ای شروع شد که خدای متعال در آن دنیای طبیعی را به شش بخش تقسیم فرموده بود، که هر انسانی هم می‌تواند از این شش مرحله بگذرد و وارد مسیر الهی شود و هم می‌تواند تا آخر عمر در مراحل ابتدایی آن متوقف شود. این اختیار برای انسان، زن یا مرد، هست که راه سعادت یا شقاوت را انتخاب کند. به ذهنم آمد از مرحله سوم که مرحله زینت است حسن برداشتی کرده باشم و گفتار را منتقل کنم به آیه کریمه‌ای که از سوره مبارکه نور نقل کردم که بیانگر محدودیت استفاده از مرحله سوم دنیاست.

استفاده‌ای که می‌خواستیم بکنیم از دو جهت بود: یکی بیان چیزی که در اصطلاح به آن زینت و آرایش گفته می‌شود، یعنی اصطلاح عام، قطع نظر از این که انسان دوبعدی باشد؛ غربی‌ها به استثناء کمی از افرادشان لائیک و تک‌بعدی هستند. یک محدودیت عملی به خاطر این که ادعا می‌کنند مسیحی یا یهودی هستند ندارند. اسمشان خداپرست است. مثل خیلی از مسلمان‌ها و شیعه‌ها که با همان وضع ضد اسلامی‌شان با کلمه خداحافظ از هم خداحافظی می‌کنند. این کلمه دلیل بر این نیست که آن‌ها معتقد به خدا و مقید به اطاعت از او هستند، بلکه آن‌چه که دلیل است کردار و ظاهرشان است که نشان می‌دهد یک لحظه هم به فکر اطاعت حق تعالی و متدین شدن به دین او نیستند.

نکته اول کلمه زینت بود که از دیدگاه انسان تک‌بعدی یا آن دوبعدی‌هایی که در واقعیت مثل تک‌بعدی می‌مانند، با انسان دوبعدی فرق می‌کند.

نکته دوم این است که به طور کلی تمام ادیان آسمانی از سوی حق تعالی برای انسان‌ها نیامده‌اند مگر این که در ابعاد مختلف زندگی طبیعی انسان‌ها محدودیتی ایجاد کرده‌اند. اگر ما می‌بینیم که مدعیان مسیحیت یا مدعیان یهودیت و زرتشتی بودن، هیچ‌گونه محدودیت عملی ندارند، این دلیل بر عرض من است که تنها چیزی که از آن‌ها باقی مانده صرف ادعا است. ادیان آسمانی آمده‌اند که انسان را در صحنه زندگی نسبت به اعمال و افکارش محدود کنند. علتش هم این است که این ادیان انسان‌ها را باخبر می‌کنند از جهانی که از دیدگاه ظاهری انسان‌ها نامرئی است و اگر کسی این خبر را باور کند، قهراً برایش محدودیت پیدا می‌شود.

این جا کسانی که باور کرده‌اند به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند، کسانی که در عمل مقید هستند که رعایت کنند، اگرچه دلشان نمی‌پسندد. خوب این‌ها زیادند. گروه دوم کسانی که به گونه‌ای باور کرده‌اند که واقعاً گناهان را بد می‌بینند. در یک میلیون نفر شاید یکی این‌طور نباشد.

خدای متعال می‌فرماید «كُنْتَبَ عَلَيكُمْ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرُهٌ لَّكُمْ» این حرف درست است. این وظیفه و تکلیف از لحاظ دید انسان طبیعی موجب مشقت است، اگر ده درصد هم احتمال بدهد که کشته می‌شود، همین احتمال او را رنج

می‌دهد. بعد خدای متعال برای توجیه و آسان‌تر کردن این گرفتاری‌ها در نظر کسانی که ادعا می‌کنند خداپرست شده‌اند می‌فرماید «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ». خوب قهراً کسی که مثلاً مظنه‌ی به قیامت و وجود حق تعالی هم دارد و هفتاد درصد ناراحت بوده از این تکلیف، این جمله بعد یک مقداری از ناراحتی او را کم می‌کند. آن‌چه خدایی خدای متعال اقتضاء می‌کند این است که آن تکالیفی که موجب سعادت ما می‌شود به‌وسیله انبیاء خودش سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین به ما ارسال کند و به دست ما برساند. بقیه‌اش تفضل است. دکتر وظیفه‌اش این است که بگوید این بچه که آنزین گرفته باید چهار تا آمپول بزند. دیگر تکلیف ندارد کاری کند که این بچه کم‌تر بترسد، و یک قدری امیدوار شود. این دومی مرتبه فضل است.

این محدودیت در همه ادیان آسمانی هست. اگر این محدودیت برای انسان‌ها در رسیدن به سعادت نبود، حتماً نیازی به آمدن انبیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین نبود. یعنی اگر مشروب خوردن برای سعادت آخرتی انسان ضرر نداشت، چه نیازی بود که خدا در قرآن مشروب خوردن را تحریم کند؟ اگر آدم کشتن ضرری برای انسان نداشت، چه نیازی بود آدم‌کشی را تحریم کند؟ اگر نماز نخواندن ضرر نداشت، چه نیازی بود که خدای متعال به ما بفرماید نماز بخوانید؟ این‌که انجام بعضی از کارها و عدم انجام بعضی از کارها در رسیدن به سعادت دخالت دارد موجب شده است که وجود محدودیت در همه ادیان آسمانی ضرورت پیدا کند. پس باید پیه این را به تن بمالیم که اگر بخواهیم به هر یک از ادیان متدین واقعی شویم، قطع نظر از این‌که آن دین مدت اعتبارش گذشته یا خیر، باید یک دسته از محدودیت‌ها را هم عملاً بپذیریم.

برای نکته اول که زینت بود عرض کردم که حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه ابن‌عباس را فرستادند پیش خوارج، فرمودند برای آن‌ها این آیه را بخوان که: «مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ». چه کسی زینت خدا را حرام کرده و گفته که شما هم بر خودتان حرام بدانید و بهره نگیرید. این را ما می‌گوییم حکم ذاتی. مثل «احل الله البيع». این احکام ذاتی بدون تفحص از قیودی که محدوده این‌ها را بیان می‌کند قابل تمسک نیستند. اما آن آیه کریمه در سوره مبارکه نور، آن محدوده را بیان می‌کند. می‌فرماید «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» تا آخر آیه «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ». محدودیت این‌جا مشخص می‌شود. لذا عرض می‌کنیم احتیاط اقتضاء می‌کند که تا انسان به ادله‌ای که در یک باب از ابواب دینی است احاطه پیدا نکرده در آن مورد نظر ندهد.

من احتمال دیگری هم در روایات و فرمایش امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه و در آیات داده‌ام. اولاً ما یک دلیل متقن که صراحت داشته باشد به این‌که بانوان از نظر جنس و ماهیت محروم از رسیدن به کمالات هستند اصلاً در اسلام نداریم. ثانیاً منطقیین می‌گویند ارائه یک مورد خلاف، کلیت قانون را می‌شکند، هزار تا مورد نمی‌خواهد. ما شیعه‌ها بنابر ادله‌ای که نسبت به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها داریم، اعتقادمان این است که این بزرگوار در رفعت مقام، با اراده و اختیار خودش، آن قدر بالا رفته است که ائمه‌ی طاهرین فرموده‌اند آن‌چه ما به عنوان جواب از سوالات می‌گوییم از مصحف مادرمان صدیقه کبری سلام‌الله‌علیها است.

چه مانعی دارد از فرمایش امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه که می‌فرماید "هُنَّ نَاقِصَاتُ الْعُقُولِ" استفاده کنیم که آن بزرگوار دارد از فعلیت و روند فعلی جامعه خبر می‌دهد. یعنی این خانم‌ها با این‌که باید سائر الی الله باشند، در

مرحله سوم که رسیدند همان جا متوقف می‌شوند و قصد اقامه می‌کنند. مثل این که ما نرفتیم تا کنون به مشهد مقدس، تابستان هم هست، می‌رسیم به شاه‌رود می‌بینیم عجب هوای خنکی، می‌گوییم ما ده روز این جا بمانیم. ممکن است بانوان در اثر نرسیدن به باورهای کامل از اخبار خدا و ائمه طاهرین صلوات‌الله‌علیه نسبت به خیر و شر قیامت، برسند به مرحله سوم که مرحله زینت است، آن جا قصد اقامه کنند. منتها نه اقامه ده روز، یک عمر می‌خواهند توی لباس و زینت و ظاهرسازی بمانند.

"ناقصات العقول" یعنی این‌ها نخواستند عقول خودشان را تکمیل کنند. باید انسان عقل بالقوه را که خدا به انسان داده بالفعل کند یعنی با تلاش و عملکرد خودش عقل بالفعل را در خودش ایجاد کند. آن روحی که می‌تواند روح انسانی شود ولی هنوز نشده است، روح حیوانی بالفعل است اگر چه روح انسانی بالقوه است. انسان می‌تواند روی آن روح کار کند تا انسان بالفعل شود. این‌ها وسط راه چشمشان مجذوب آب و رنگ دنیا شده است.

ممکن است از من سوال کنید که در مثال آن اتوبوسی که برای اولین بار دارد افرادی را به مشهد می‌برد، تفاوت مرد و زن چیست؟ اتوبوس را دنیا فرض کنید. این‌ها دارند حرکت می‌کنند. بایستی مراحل شش‌گانه آیه را پشت سر بگذارند که همه‌اش دنیا است. آنی که قصد اقامه می‌کند، یعنی زود دل‌باخته می‌شود، روحش لطیف‌تر است. یک چیز خوب یا قشنگی را که دید دل‌باخته می‌شود. یک کس دیگر هم هست همین قشنگ را می‌بیند و دل‌باخته نمی‌شود. آیا اینکه این قدر روح زن‌ها لطیف است که هر قشنگی را می‌بینند دل‌باخته می‌شوند، عیب آنها است؟ مهم آن است که این روح لطیف کجا به کار گرفته شود که «خیر لکم» باشد؟

مقام رسالت در جنگ‌ها دستور می‌دادند برای درمان مجروحین تعدادی از خانم‌ها را بیاورند. اگر مردها می‌آمدند نمی‌توانستند به اندازه این خانم‌ها آن مجروحین را درمان کنند. تا دو سه تا مریض را درمان کند می‌گوید خسته شدم. با این که می‌بیند دل و روده‌اش مثلاً بیرون ریخته است، یا می‌داند که دستش چطور شده است. زن چون احساساتش بیشتر است، ده تا را هم که به او بدهی خستگی احساس نمی‌کند. تند تند بخیه می‌کند و می‌بندد و پانسمان می‌کند. خوب، آیا این‌ها همه‌اش بدگویی از زن است؟

"هن ناقصات العقول" خبر دادن از ذاتیات ماهوی زن نیست که این‌ها نمی‌توانند به مقامات عالی‌ه برسند. نقضش حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها است. حالا ما به حضرت زینب سلام‌الله‌علیها هم می‌رسیم و به بعدش هم می‌رسیم. ما شنیدیم یک سفری برای پسر پیغمبر صلوات‌الله‌علیه پیش آمد. اما اگر سر نخ را شما پیدا کنید می‌بینید که اول شخصیت مقام انسانیت در ممکنات، بعد از این که فرمود "ان الله شاء ان یراک قتیلاً" فرمود "ان الله شاء ان یراهن سبایا" آن سر نخش است. کوفه سر نخ نیست، سر نخ آن جاست.

اگر چنانچه خانم‌ها موعظه حق تعالی و موعظه انبیاء و اولیاء خدا را پذیرفته باشند، باور کرده باشند و عمل کرده باشند و رنگ‌آمیزی دنیا در مرحله سوم که زینت است دل این‌ها را نربوده باشد، یعنی این‌جا نرمش دل به خرج ندهند و محکم در مقابلش بایستند و یادشان باشد که خدای متعال در باره بالاترین مصیبت برای انسان طبیعی که کشته شدن است، می‌فرماید «عسی أن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم»، آن وقت راحت در مقابل گناهان می‌ایستند.

که شما خیر و شر کارهایتان این‌جا معلوم نمی‌شود، آن‌طرف معلوم می‌شود. در این دنیا خدای متعال خواسته "خلیفه الله" از وجود آدم ابوالبشر علی‌نبتینا و آله‌وعلیه‌السلام به وجود بیاید، لذا حکمتش اقتضاء کرده که به آن‌ها اراده، اختیار و قدرت انتخاب دهد. امتیازشان از فرشتگان نیز همین است: تفکر و انتخاب. پس اول باید این‌ها بُعد عقلانی خودشان را از قوه بیرون بیاورند و به آن فعلیت بدهند. آن‌وقت برخورد کنند با آن‌چه که انبیاء و اولیاء حق تعالی از سوی او فرموده‌اند، آن‌ها را هم باور کنند و به آن عمل کنند. خوب این انسانی که به این‌جا رسیده است، آن‌وقت نعوذبالله بنده از او بهتر هستیم؟ علت این‌که گفته شده است "ناقصات العقول" یعنی این لطافت و ظرافت روحی که دارند، این عجله‌ای که در برداشت و بهره‌گیری دارند، وقتی که به مرحله سوم دنیا که زینت است می‌رسند، همین‌جا توقف می‌کنند و به مرحله تربیت و فعلیت عقول نمی‌رسند. مردها پوستشان کلفت‌تر، گذشتشان در این‌گونه از مراحل بیش‌تر، دل‌باختگی‌شان هم کم‌تر است.

مثال ملموس‌تر آن در طلاقهایی است که بعد از جذب و انجذاب صورت می‌گیرد. ممکن است از لحاظ عقلانی این ازدواج اشتباه بود. مرد به دلیل این‌که فعلیت عقل پیدا کرده است، یا آن لطافت روح را ندارد راحت‌تر فاصله می‌گیرد ولی زن ول نمی‌کند.

بله. زن اگر خوب شد شکی نیست در مسیر تبلیغ، در مسیر هدایت، در مسیر دست‌گیری افرادی که مبتلا به گمراهی و ضلالت شده‌اند، حتماً اثرش بیش از مرد است. من با تخمینی که زدم و چندین بار رویش فکر کردم، زن در اصلاح کردن جامعه هزار برابر مرد می‌تواند اثر داشته باشد. به شرط این‌که خودش اصلاح شده باشد.

از آن طرف هم در گذشته عرض کردم، اگر یک زن خراب نعوذبالله بخواهد فساد کند، هزار برابر یک مرد فاسد می‌تواند فساد روی زمین درست کند. آیا این قدرت نیست؟ چسبیدید به ناقصات العقول؟ روایت داریم که وقتی که صدیقه کبرا سلام‌الله‌علیها در آن جایگاه نماز عبادتش نشسته بود، خدای متعال امر کرد به فرشتگان خودش. گفت نگاه کنید زمین را. نگاه کردند، گفتند یک خانمی نشسته است دارد مثلاً نماز می‌خواند، سجده رفته است. خدا فرمود این دختر پیامبر اسلام است و من مباحات می‌کنم به این بنده. ما از نظر منطقی گفتیم یک ماده نقض برای این‌که کلیت قانونی را درهم بشکند کفایت می‌کند. بیش‌تر از یکی داریم. خیلی بیش‌تر. ما اگر بخواهیم از این حرف‌ها بزنیم تا صبح باید بگوییم. یکی یکی باید بشمریم.

اگر کسی نخواست برود بالا که به زور نمی‌شود کشیدش بالا. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» ما راه را نشان می‌دهیم، هُلتان نمی‌دهیم. دیگر رفتنش با خودتان است.